

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود و یک مقدار زیادی هم خارج شدیم سر اراضی خراجیه بود، یک مطلبی را هم در این کتاب الاموال ابو عبید نقل کرده بود که در کوفه حضرت امیر سلام الله علیه نسبت به مسئله بازار اجازه ندادند افراد دکان ثابت بگیرند، هر کسی در یک جایی که هست تا یک روز حق دارد، روز بعد هر کی آمد آن را بگیرد، این هم ایشان نقل می کند البته عرض کردیم این مطلب در روایات ما هم هست نه این که در روایات ما نباشد لکن خب عرض کردم یک مشکل کار آن مسئله ی شئون تاریخی است، در این جا از اصبع ابن نباته نقل می کند که از اصحاب خاص امیرالمومنین است، در آن جا حضرت می فرماید بله سوق المسلمین کمصلی المسلمین من سبق إلی شیءٍ فهو له یومه حتی یدعه، البته عرض کردم این انصافا خلاف سیره عملی است، افراد در بازار دکان دارند، این طور نیست که هر کسی روز به روز مثلا گاری دستش را آن جا بگیرد، جمعه بازار و شنبه بازار و این جور چیزها، این مطب یا باید یک نوع تقیه بوده، حکم تقیه ای صادر شده، در روایات ما آمده اما هیچ اشاره نشده به این که این سرش چیست یا حضرت یک حکم ولایی را فرمودند یا در یک منطقه خاص در کوفه بوده مثلا نزدیک شط کوفه بوده حضرت فرمودند این نزدیک شط نمی شود بازار ثابت بگذاریم، مثلا الان شهرداری ها هستند یک جای معین اجازه می دهند گاری بیاورند، بازار روزانه، شاید یک حکم ولایی بوده احتمال یک حکم تقیه هم هست، البته عرض کردم یکی از مشکلات ما این است که در متون ما گاهی مطلب نقل نشده، مثلا ایشان در این جا نقل می کند که باز به سند خودش کنا نقدوا الی سوق زمن المغیره ابن شعبه، آن مغیره معروف مرد خبیث، این شخص زمان عمر والی کوفه بوده و فمن قعد فی مکانٍ فهو احق به إلی اللیل، احتمالا اصل حکم مال همان دومی است، اصل این مطلب که مغیره این را تطبیق می کرده. عرض کردم در روایت ما آمده به امیرالمومنین، در این جا هم نقل می کنند و لکن با قرینه روایت معلوم می شود احتمالا حکم دومی، بعدش هم این طور دارد فلما جائنا زیادٌ قال من قعد فی مکانٍ فهو احق به مادام فیه، خب می دانید زیاد و بعد

پسرش عبیدالله ابن زیاد این ها اصلا بعد از امیرالمومنین اند، معلوم می شود زیاد که می آید که از طرف خلفای بنی امیه بوده این شخص می گوید نه آقا تا مادام تشکیلاتی این جا گذاشته، نه این که روزانه، این مکان مال توست، فلذا این احتمال هست که چون دارد در نماز تراویح که حضرت جلوی کار را گرفتند خب مردم فریادشان بلند شد واعمره، این احتمال هست که اولاً روایت تقیه باشد، احتمال دوم حکم ولایی باشد و در زمان معین، در جای معین، در جایگاه های معینی، چون این خلاف سیره قطعی است که الان مسلمان ها در باب بازار دارند، این راجع به این قسمت کار.

بحث دیگری که در باب اراضی خراجی ای که ما الان مدتی است بحث می کنیم.

پرسش: سیره فعلی مگر حجت است؟

آیت الله مددی: قطعی است یعنی این مطلب، واضح است یعنی با برگشتن به روایت، اصلا معلوم می شود از همان سال های ۵۰ بلافاصله بعد از امیرالمومنین اصلا سیره عوض شده دیگه، فلما جائنا زیاد،

عرض کنم مطلب دیگری که هست، وجود دارد که این باز به درد مانحن فیه می خورد و خیلی جای توجه دارد مسئله این است که در مصادر اهل سنت، من فعلا در شیعه ندیدم، امیرالمومنین سلام الله علیه ایشان فرمودند اگر مشکلی نباشد من زمین عراق را تقسیم می کنم، خود زمین سواد را تقسیم می کنم، این را در مصادر اهل سنت آمده من جمله ایشان، همین شخصی که الان

پرسش: بین اهلش یا کل مسلمین

آیت الله مددی: حالا می گویم، یکم توضیحش را می دهم که این تقسیم چطوری است.

عرض کنم که این دو تا متن را ایشان در این جا در این کتاب نقل می کند از امیرالمومنین سلام الله علیه که حضرت فرمودند که تقسیم می کنیم.

عرض کنم یک متنش، البته یکیش به اصطلاح از طریق از این روات خود ما هم هست ولو در این جا به اصطلاح در کتب ما این روایت گفته نشده اما در روایات ما یعنی در این شخصش از روات ماست، یکیش نمی دانم از کیست.

این روایت را بخوانیم، در این کتاب صفحه ۸۷ در کتاب خراج این چایی که دست من هست، البته چاپ خوبی هم نیست:

قال قال علی رضی الله عنه لقد هممت عن أقسم مال هذا السواد فيمرّ

در این کتاب البته خب چاپ کتاب تقریباً چاپ تجارتی است، بد نیست محشیش هم بعضی حواشی زده که بعضی هایش بی ربط نیست

فیمرّ احدهم، این جا به صورت منصوب چاپ کرده، من فکر می کنم مرفوع باشد، فیمرّ احدهم

بالقرية فيتغدى فيه أو يتعشى و يقول قريتي

این روایت خیلی ابهام دارد که حضرت می فرماید که می خواستم تقسیم بکنم لکن فیمرّ، حالا من که یمر به ذهنم می آید، کسی بیاید رد بشود، در این جا غذا بخورد یا نهار بخورد یا شام بخورد، بعد بگوید این روستای من است، من فکر می کنم، حالا این روایت دومش هم بخوانیم چون روایت اولش هم ابهام دارد، روشن نیست، متأسفانه روایت دومش هم ابهام دارد.

پرسش: از چه کتابی ؟

آیت الله مددی: از کتاب اموال ابو عبید، عرض کردم انصافاً این کتاب بسیار کتاب نافع است، بسیار کتاب خوبی است، خود ابو عبید هم فرد ملایی است، به عنوان فقیه هم حسابش می کنند و انصافاً یک کتاب تخصصی بسیار خوب درباره اقوال است و زمان حضرت جواد هم نوشته شده یعنی کتاب خیلی قدیمی است، ما به مناسبت رساله هایی که در اموال هست یک مقدار سابقاً توضیح دادیم، بعد هم بقیه رساله حضرت موسی ابن جعفر را می خوانیم ان شا الله.

عن سلمة ابن كهيل عن سعدة ابن زياد حمادي، حالا این جا دارد بلغ علیاً رضی الله عنه عن السواد فساداً

معلوم می شود، خب فاصله بین فتح کوفه که سال ۱۷ بو ده، حالا تقسیم کوفه و عراق دقیقاً چه سالی بوده شاید واضح نباشد، تا آمدن حضرت امیر به کوفه ۳۷ است یعنی فاصله زمانی ۲۰ سال است، حالا اگر فرض کنیم از همان فتح کوفه تقسیم شده و از همان زمان هم که حضرت به کوفه رسیدند بعد از جنگ جمل که در بصره بود چون حضرت از مدینه در آمدند، آن سه تایی که قبل بودند همه

در مدینه بودند پایتخت اسلام مدینه بود، اولین بار که از مدینه خارج شد توسط امیرالمومنین است که به کوفه آمد، بعد هم توسط بنی امیه به شام.

علی ای حال در این بیست سال خیلی عجیب است، این متن خیلی متن عجیبی است، در این بیست سال این زمین را بنا بود که مال مسلمان ها باشد و تقسیم نشود بین نیرو های رزمنده به اصطلاح امروز ما و مال عامه مسلمان ها باشد، در این بیست سال معلوم می شود کسانی که این زمین ها را گرفتند و شروع کردند به اصطلاح خودشان علوم، آن وقت علوج می گفتند، علوج کوفه مراد کفار و بیشتر زردشتی هایی بودند که مجوس بودند، کار می کردند چون این جا خب مدائن پایتخت ایران بود، ایرانی ها بودند، غیر ایرانی ها بودند، خود مسیحی ها خیلی نقش دارند در عراق، هنوز هم که هنوز است آثار دیر های آن هاست و یهودی ها، یهودی ها هم مخصوصا در حیره خیلی نقش داشتند، من وارد بحث تاریخ نشوم آقایان بعد مراجعه بکنند، بعد از این که این نظام جدید یعنی اسلام آمد و بنا شد که این زمین، زمین خراجی باشد و ملک افراد نشود قاعدتا داده شد به افرادی که می گرفتند، اجاره می کردند مثلا می گفت من صد هکتار را می گیرم فرض کنید در سال ده میلیون بهتان می دهم، آن وقت می داد به کشاورزان، از کشاورزان پانزده میلیون می گرفت پنج میلیونش را خودش بر می داشت ده میلیون، این خود این مطلب خواهی نخواهی فساد آور است، این هست دیگه، مفاسد اقتصادی که امروز مطرح می شوند مخصوصا وقتی که یک نظام جدید می آید آن قدیمی هایی که بودند می روند، این ها یک دفعه یواش یواش زمینه رشد مفاسد اقتصادی است، این خیلی عجیب است، این متن خیلی متن غریبی است، بلغ علیا رضی الله عنه عن السواد فساداً، حالا اگر ما خیلی خوش بینانه حساب بکنیم، خیلی دقیق بگیریم حداقل بیست سال، با گذشت بیست سال از فتح عراق و تقسیم عراق به انی نحو تا زمانی که امیرالمومنین به کوفه آمدند بیست سال است دیگه، سال ۱۷ فتح شد، همان سال هم فرض کنید خراجش کردند، سال ۳۷ هم حضرت آمدند، تا سال ۴۰ که ایشان، ماه رمضان سال ۴۰ که تشریف داشتند، در این بیست سال متأسفانه معلوم می شود که یعنی به عبارة اخری حضرت به این نتیجه رسیدند که این نفی ملکیت شخصی این در زمین عراق فساد آور شد، اصطلاحا اصطلاح امروزی در اقتصاد رانت ارضی بهش می گویند چون خود زمین یکی از عوامل اصلی اقتصاد است

.....

خود رانت ارضی هم فساد آور است، اصولاً می دانید جاهایی که تفاوت بین دو چیز بشود این فساد آور است دیگر، مثلاً یک جنسی به قول معروف نرخ حکومتیش یک نرخ باشد، نرخ آزادش نرخ دیگری باشد، قاعدتاً فساد درست می کند، قاعده فساد این است، از رانت ها فساد درست می شود. این رانت ارزی معلوم می شود در مدت ۲۰ سال که عادتاً این کسانی هم که آمدند، عادتاً یا صحابه بودند یا چیزی شبیه صحابه چون می دانید وقتی که صحابه یا اشاعره دیگر به کوفه آمدند چه یمن، چه فرض کنید مثلاً خود مدینه و مکه چنین فضایی را که در کوفه وجود داشت ندیده بودند، دو تا رودخانه بسیار پرآب، یک زمینی که سرتاسر سبز، از سبزی به سیاهی می زد، اصلاً ارض سواد بهش می گفتند، زمین سیاه، از بس که سبزی فراوان بود، خب همچنین چیزی ندیده بودند، آن هایی که مال مکه بودند خود امیرالمومنین، عبدالله ابن مسعود، این های که اهل مکه اند، سعد ابن وقاص، این هایی که اهل مکه اند که آمدند مدینه، مکه که خب واد غیر ذی زرع، آن که وضعش روشن است، مدینه هم بیشتر چاه بود مقداری که افراد به اندازه مثلاً دو هزار متر، سه هزار متر زمین را بتوانند آباد بکنند، این زمین بزرگ ۳۶ میلیون جریب خود عراق را نوشتند، آن مقداری که از مالیت گرفته شد و در دفاتر مالیاتی ثبت شد، خب این مقدار سنگینی است، آن وقت این چطور شد در طی بیست سال، می گویم این خیلی الان روشن نیست، در روایات ما هم تصادفاً نیامده، در این مدت بیست سال بر اثر رانت ارزی ای که موجود بوده این منشأ مفاسد اقتصادی در کوفه شده

بلغ علیاً رضی الله عنه عن السواد فساداً فقال من (مبهم ۱۶: ۱۳) کی می آید؟ مثلاً کی حاضر است یعنی حضرت از افراد خواستند که افرادی بیایند که حضرت بتواند با این مفسدین اقتصادی برخورد بکند

فانتزب له ثلاث مائة، سیصد نفر، حالا نمی دانم حضرت این مقدار می خواستند یا مقدار کم بود یا حضرت دیدند با سیصد نفر نمی شود این زمین عراق به این بزرگی را اصلاح کرد، جلوی این فسادی که بوده گرفته بشود.

علی ای حال متأسفانه متن خیلی مختصر است، موجز است، نمی توانیم دقیقاً خصوصیاتش را احراز بکنیم

.....
فقال لو لا أن تضرب وجوه قوم عن میاهم، بعد این تعلیق این جا غیر از آن یکی است، من می ترسم افراد از جلوی ایشان گرفته بشود، تضرب وجوه قوم عن میاه، این هم روشن نیست، آیا این قوم مراد کشاورز ها هستند؟ یعنی اگر گرفته بشود و تقسیم بکنیم باید زمین را باز تقسیم بکنیم به همین هایی که بودند، این می آید می گوید پدر من در فتح عراق بود می گوید من در فتح عراق، باید قاعدتا تقسیم بین این ها بشود دیگه، آن وقت آن کشاورز بدبختی که آن جا بود آن ضرر می بیند؟ و دستش به فرات و دجله نمی رسد. این را هم من نمی فهمم، هنوز هم این عبارت را نفهمیدم، نه آن عبارت اول به نظر من روشن است نه عبارت دوم روشن است.

پرسش: تضرب وجوه قوم میاهم مراد آبرو رفتن نیست؟

آیت الله مددی: نه میاه یعنی به دجله و فرات نمی رسند

این لو لا أن تضرب وجوه قوم عن میاهم لقسمت السواد بینهم، آیا مراد این است که افرادی که در این مدت، چون عرض کردم حالا یادم رفت هم بزرگان صحابه عده ای به کوفه آمدند و تشکیلات راه انداختند، خب این ها هم طبعاً یا اهل مکه بودند که خیلی وضعشان خراب بود یا بر فرض هم مدینه بودند وضع مالی درستی نداشتند و عده زیادی هم از این ها از یمن آمدند مخصوصاً اشاعر یمنی، اشاعر یمنی هم حتی تا زمان تاسیس کوفه آمدند، اصلاً ما اگر نگاه بکنیم تا مدت ها تا اوائل کوفه به صورت پادگان بود، اصلاً کوفه طبیعتش شهر نبود، لذا کوفه الجند بهش می گفتند و تاسیس کوفه را به این صورت نوشتند که مثلاً گروه گروه مثلاً فرض کنید بنی ثور، ثوری ها یک جا بودند، هشتاد تا نود تا خیمه و چادر داشتند یک جا بودند. باز با یک فاصله بعدی حمدان، باز با یک فاصله بعدی نوفلی ها، باز با یک فاصله بعدی عضدی ها، همین جور بجایه، بجلی، این عشائر هر کدام با یک فاصله و لذا بین این ها فاصله تا تدریجاً چون حیره الان هم هست، همین لحظه هم حیره هست اما به اسم حیره هم هست، رسماً به عنوان هجده کیلومتری مثلاً نجف اما عملاً کمتر شده، هم نجف بزرگ شده هم حیره بزرگ شده مثل مثلاً جمکران می گویند ده کیلومتری قم، خب عملاً کمتر است مسافت جمکران تا قم، حیره که یکی از شهر های اساسی عراق بود، این ها رفتند یواش یواش خانه های حیره را خراب کردند، آن

چوب و آجر را آوردند کوفه را با آن ساختند، اصلاً کوفه با خرابه های حیره ساخته شد، ساختنش به این ترتیب بود، تدریجاً به صورت شهر کوفه در آمد. حالا این که امیرالمومنین می فرماید، البته اول هم کوفه را به هفت بخش تقسیم کرده بودند که در بعضی دارد اسباع، فبعث الی الاسباع، این مراد کوفه در اول هفت بخش بود، بعد چهار بخشش کردند، همین خود کوفه مثل مشهد هست که حرم چهار تا خیابان اساسی چهار طرفش است، این را با چهار خیابان تقسیم کردند، اربعاع، فبعث الی الارباع، اربعاع مراد این است، کوفه را به چهار قسم، بعد هم خب تشکیلاتش عوض شد و سنخ دیگری شد.

به هر حال من احتمال می دهم آن روایت اول فیمرّ احدهم بالقریة فیتغدی، مراد از احدهم همین کسانی بودند که از یمن آمده بودند و امکانات نداشتند به عنوان این که مسلمان شدند از همین رانت ارضی استفاده کردند املاکی گرفتند، حتی مثلاً فردی یا افرادی که از مکه بودند و مدینه آمده بودند و ساکن آن جا شدند و با استفاده از همین عنوان اسلام، این بدبخت ها هم هنوز به عنوان یهودی که یهودیش کمتر بود، مسیحی و مجوسی بودند این ها این افراد صاحب روستا به کامل شدند مثلاً پنج تا روستا، ده تا روستا چون طبیعتاً این نظام بود یعنی نظامی که حاکم بود به این صورت بود که این مثلاً شخص می آمد به خلیفه می گفت کل این جا را من به عهده می گیرم این قدر به شما می دهم، تصادفاً در زمان امیرالمومنین یک بخش دیگر عراق هم به ارض عراق اضافه شده بود چون عرض کردیم وقتی عمر عراق را گرفت گفته شده یک قسمت هایی از عراق صلح بوده، یک قسمت هایش عنوة بوده، در آن قسمت عنوة هم عمر آمد فرق گذاشت، زمین های ممتاز و عالی را، علامتش هم زمین هایی که دوربر کاخ کسری یعنی پادشاهان ساسانی یا فرماندهان ارتش یا خواجگان و بزرگان داشتند، این زمین ها چون زمین های بسیار خوبی بود این ها را عمر جدا کرد، از بقیه زمین عراق جدا کرد و نه میلیون درهم از آن ها پول می گرفت، مالیات می گرفت، عثمان این را هم جز ارض خراجش کرد، پنجاه میلیون درهم گرفته می شود، حالا تعجب است، از کل عراق نوشتند ۳۶ میلیون، من نمی فهمم چطور یک تکه زمینش این چه امتیاز فوق العاده ای داشت، از این یک تکه زمین هم پنجاه میلیون درهم درآمد بوده، خیلی ارقام عجیب غریبی است، این یک تکه که بعد جز ملک مسلمان ها شد، در سال ۸۵ بعد از امیرالمومنین به ۴۵ سال در زمان حجاج ابن یوسف یکمی اوضاع به هم خورد، مردم ریختند،

یکی یکی یکیش این را گرفت، همسایه هایی که دوربر بودند گرفتند، این یک تکه که تمام شد، در سال ۸۵ از دیوان خراج خارج شد، این زمین خوب و زمین های ممتاز، این که نوشتند خود این ها، طبق آماری که خود این ها دادند. ماند بقیه زمین ها، من احتمال می دهم شاید حضرت می فرمودند که فساد خیلی نفوذ کرده مثلاً فرض کنید این آقا که صحابی بوده چهار تا ده دارد، آن آقا که فلان بوده ما این ها را بیاییم بگیریم می آید می گوید این ده من است، این ها بیخود این کار را کردند، این ده مال من بوده، این فیتغدی و یتعشی فیقول قریتی من فکر می کنم مراد این است، این افرادی که آمدند به عناوین خودش این زمین های بزرگ مثلاً صد هکتاری و دویست هکتاری را گرفتند بعد که بیایند این جا به آن مردم بدبخت می گویند به اصطلاح ما نماز روزه شما درست نیست، این ده مال ماست، این زمین مال ماست، شما بیخود این جا نماز روزه می خوانید، من فکر می کنم مراد حضرت این باشد و در این روایت هم دارد که سیصد نفر حاضر شدند برای این اصطلاح اقتصادی، چون نمی دانیم، الان من نمی خواهم از خودم اضافه بکنم، و لذا من آن جا را یَمْرُ خواندیم نه یَمْرَ که حتی باشد، حتی یَمْرَ که اندر تقدیر باشد به قول آقایان بصری ها و خود فاء ناصب باشد بنا بر قول کوفی ها

علی ای حال کیف ما کان حضرت دیدند دامنه فساد خیلی زیاد شده و خیلی وحشتناک است و نمی توانند با این دامنه فساد مبارزه بکنند و إلا هدف حضرت این بود که این را تقسیم بکنند لکن حالا هم نمی دانیم تقسیم بین کی بکنند؟ آیا تمام زمین عراق در آن وقت دست مسلمان ها بود؟ یا هنوز مسیحی ها و یهودی ها و مجوسی ها بودند؟ در سال ۳۷ تا ۴۰ هجری، ما این را الان نمی دانیم. بله از این روایت مبارکه یک مطلب در می آید اگر درست باشد روایت، یک مطلب در می آید و آن نکته اساسی بود که من دیروز توضیح دادم و آن این بود که معلوم می شود مسئله زمینی که با جنگ گرفته می شود این در اختیار حاکم است، می تواند به صورت خراجی در اختیار مسلمان ها یا خود اهالی آن زمین بگذارد و می تواند این را بگیرد تقسیم بکند و به صورت ملکیت خصوصی بدهد، از آن حالت ملکیت در بیاورد، حالا آن ملکیت اسمش را دولتی بگذارید ملکیت عمومی بگذاریم، لا ملک بگذاریم چون الان بعضی از کشور های غربی یک عنوان لاملک هم دارند، چطور ما وقف می کنیم وقف عام، وقف می کنیم برای فقرا، وقف می کنیم برای

.....
طلاب، آن ها هم یک وقف دیگه دارند لاملک، اصلا ملک کسی نباشد، شبیه آن در عبارات ما است، اصلا از ملک خارجش می کنند، یک عنوانی دارند به نام لاملک، اصلا این جا ملک نشده، هیچ کس مالک نشود، این هم یک نحو وقف است که از حالت ملکی کلا خارج بشود

پرسش: حق الاختصاص دارد؟

آیت الله مددی: نه حق الاختصاص هم ندارد. اصلا ملک احدی نمی شود فقط من بگویم بچه هایم این جا آباد بکنند پول را صرف آن بکنند اما ملک بچه ها هم نمی شود، ملک هیچ کس هم نمی شود، ملک عنوان فقرا هم نمی شود.

پرسش: عنوانی باید پیدا بکند

آیت الله مددی: عنوانش لاملک،

حالا به هر حال من وارد این بحث ها نمی شوم، البته این بحث های ملک و ملکیت و بحث های حقوقی خیلی بحث های زنده ای است یعنی باید واقعا در حوزه های ما بشود و قابل طرح هم در خارج است یعنی می توانیم راحت با آن ها مطرح بکنیم، اصلا این بحث را با آن ها مطرح بکنیم پس بنابراین این مطلبی را که الان می خواهم خدمتتان عرض بکنم این است که اگر این روایت قابل قبول باشد معلوم می شود زمین خراج اساسا حتی مثل عراق که قدر متیقنش است اصلا این در حکم در اختیار حاکم بوده، مثلا همان زمین های برگزیده را عمر خراجی قرار نداد، عثمان خراجی قرار داد، بعد هم مردم رفتند خوردند، زمان حضرت سجاد هم هست، مردم ریختند گرفتند، رفت پی کارش، ما نداریم امام باقر فرمود که چرا این کار را کردند، این زمین خراجی بوده حکم الهی بوده، یا امام سجاد، رفتند هر کسی چند متر اضافه کرد به زمین خودش، کل آن زمین تمام شد، سال هم دارد سال ۸۵ هجری، دقت می فرمائید مثل الان که عراق را خراجی حساب نمی کنند، هر کسی مالک زمین خودش است مثل عراق فعلی، البته در عراق فعلی هم من در این متون به نظرم یحیی ابن آدم بود آن هم یک تاریخی دارد که زمین عراق کی وضعش فرق می کند اما الان چون حال نکردم واردش بشوم، در مطالعاتی که داشتم دیدم اما الان یادم رفته و بعد هم نشد که مراجعه بکنم دفعه دوم پیدایش بکنم.

پرسش: این را در مورد خیبر هم مطرح می کنید که به دست حاکم است

آیت الله مددی: ظاهرش همین کار را کردند به دست حاکم قرار دادند.

پرسش: دیگه باید آن کاری که عمر کرد مورد اعتراض نباید واقع بشود.

آیت الله مددی: خب کار عمر اصلا معلوم نیست حتی کار رسول الله هم معلوم نیست، به هر حال مشوهش کردند، انصافا قصه خیبر را،

قصه عراق هم مشوه است نه این که فقط قصه خیبر، من فکر می کنم حالا بر فرض عمر خب، فدک که فیء بود مال رسول الله بود،

فدک را هم همان کار را کرد یعنی فدک را هم با خیبر یکی حساب کرد، با این که خیبر مفتوح عنونة بود، فدک که فیء بود اصلا.

پرسش: این که الان مشهور است که حضرت راجع به خیبر اعتراضی نداشتند و فقط نسبت به فدک بوده شاید به خاطر همین است،

آیت الله مددی: نه این اعتراض را ماها داریم و إلا در متون اهل سنت دارد حضرت زهرا که آمد اشکال کرد حضرت زهرا به خیبر هم

اشکال داشت، می فرمود من از خیبر سهم دارم، سهم پدرم را از خیبر دارم، چون اهل سنت مسلم نوشتند که پیغمبر از خیبر به زن ها

می داد، به نه تا زن خودش، حضرت می فرمایند چطور می شود به زن ها سهم برسد به من نرسد، حالا چطور این می شود.

پرسش: حاکم این طور صلاح دانسته

آیت الله مددی: خب نه این ملک اولی است، حاکم باید یک مصلحت اولی باشد تا احکام اولیه را بردارد.

پرسش: اشتباهی است

آیت الله مددی: اشتباهی باشد که خب آن بحث خارج است

پرسش: به ید حاکم باشد همین است.

پرسش: حاکم از یک جایی نامه و نوشته ای ندارد که

آیت الله مددی: احکام الهی است، قرآن است ارث. نه ببینید یک دفعه ارض عراق را می گوئیم حکم اسلامی نداشته مصلحت دیدند

صحابه این کار را بکنند، مصلحت دیدند.

عرض کردیم راجع به ارض عراق هم، عبارات را خواندیم تکرار نکنیم، حتی مثل ابن حزم که از اهل سنت متعصب است اصلا رسماً به عمر اعتراض می کند با این که قاعدتا اهل سنت لا اقل به عمر اعتراض نمی کند چون عمر می گوید من فکر کردم برای آخر مسلمان ها این زمین خراجی قرار دادم، ابن حزم می گوید این حرف نامربوطی است، چرا خدا فکر نکرد و تو فکر کردی؟ مگر پیغمبر برای آخر مسلمان ها فکر نکرد؟ چطور شده هیچ کس برای آخر مسلمان ها فکر نکرده، مسلمانی که بعد می آید، تو به فکر آن ها بیفتی؟ اگر بناست که فکر باشد خدا و رسول که اولی است، خدا و رسول که همچنین حرفی را قرار می دهند تو از کجا فکر مسلمان های بعدی هستی، مثل ابن حزم به عمر اعتراض می کند، عین عبارتش را خواندیم، می گوید چطور می شوی به فکر آخر المسلمین باشی خود خدا و پیغمبر به فکر آخر مسلمین نباشند؟ تو به خاطر آخر مسلمین این کار را کردی خب خدا باید این کار را می کرد. پس بیاییم بگوییم اصلا همین طور که از عده ای نقل کردیم قسمت این است که ما بگوییم این مسئله در اختیار حاکم است طبق شرائط زمان عوض می شود، ممکن است یک وقتی خراجش بکند یک وقتی مثل ابن جا، واقعا هم خراج منشا فساد بوده یعنی منشا فساد در دستگاه بعد ها بنی عباس، خود بنی امیه همین اموال خراجی بود، همین اموال بود، این فساد معلوم می شود با گذشت بیست سال از تقسیم زمین عراق این فساد پیدا شد، خیلی هم عجیب است در روایات ما هم نیامده، خیلی عجیب است، چیز غریبی است این مطلب، این تصریح می کند که بلغ علیا عن السواد فساداً و درست هم هست یعنی انصافاً این کار درستی است، یعنی طبیعتاً وقتی نیرو های جدید می آید به اصطلاح مالکین قبلی از بین می روند چون دیگه ساسانی ها از بین رفتند، خب یک زمین بزرگ، یک امکانات فراوان، یک افرادی که به قول امروزی های ما می گوئیم گدا گشنه، افرادی که هیچ نان نداشتند بخورند مثل خود ابوهریره، ابوهریره می گوید وقتی ما مدینه آمدیم پیغمبر تازه فتح خیبر کرد برای ما هم سهم قرار دادند، خیلی عجیب است، خیلی عجیب است، ما هشتاد نفر از یمن آمده بودیم پیغمبر از خیبر برای ما سهم قرار داده بود آن وقت اسم حضرت زهرا نیست که حضرت زهرا سهم داشته باشد، چیز های عجیب غریبی نوشتند، انصافاً وقتی حرف های این را در خیبر پهلوی هم می گذاریم و کاری که بعد عمر کرده اصلاً به هیچ نحو، این غرض حالا

و آیا ممکن است این ناظر به این باشد که حضرت با اصل این تقسیم موافق نبودند، با این خراج موافق نبودند، یک کتابی است به نام الاستغاثة فی بدع الثلاثة، چاپ هم شده، من هم داشتم در خانه دیگه نگاه نکردم، یادم می آید از سابق؛ تازگی ندیدم چون بدع این ها را دارد، یکی از بدعت های عمر را همین گرفته که یکی از بدعت های عمر زمین عراق را ارض خراجی قرار داد و تقسیم نکرد. این را به عنوان حالا ما یک روایت خواندیم شیخ انصاری هم آورد آن روایت حلبی که ارض سواد للمسلمین یعنی همان مطلبی که در عبارت صحیح حلبی آمده، صحیح محمد حلبی، این مطلب در این کتاب الاستغاثة اگر نگاه بکنید، به نظرم از سابق، حالا تازگی نگاه نکردم، ده سال پیش، بیست سال پیش نگاه می کردم چون مولف کتاب فرد صالحی نیست لذا من خیلی نمی خواهم روی او مانور بدهم، آن جا هم نقل می کند یکی از بدعت های مثلا این شخص این بود که زمین عراق را به جای تقسیم کردن یعنی به جای این که زمین عراق را به بخش خصوصی به اصطلاح امروز ما واگذار بکند این را روی بخش عمومی گذاشت که این خودش فسادآور بود چون افرادی که سابقه داشتند، یکی می گفت من صحابیم، یکی می گفت پدرم صحابی است، می رفتند این زمین ها را می گرفتند به نرخ کم بعد به کشاورزان به نرخ زیاد می دادند که منشا تولد ثروت ها مثلا سعد ابن ابی وقاص مال مهاجرین است دیگه، از مکه بوده، نقل می کنند وقتی مرد این قدر طلا زیاد بود که با تبر طلاهایش را می شکستند، اگر آن نقل ها راست باشد.

علی ای حال قاعدتا این اموال از همین راه ها درست می شود، عادات و از این عبارت معلوم می شود که این مشکل همان زمان امیرالمومنین پیدا شد، این فساد اقتصادی و مفاسد اقتصادی زمین از همان زمان امیرالمومنین درست شد.

پرسش: این رانت هایی که از واگذاری زمین ها باعث فساد شده

آیت الله مددی: طبعا دیگه، حتما یکیش این است، این که بلغ علی عن السواد فساد، فساد چیست؟ و لذا حضرت می فرماید فقط این مشکلات اجرائی، بعدش هم سیصد نفر خیلی، نمی فهمم، اصلا روایت معنایش چیست، حضرت اگر می خواستند لشگری تهیه می کردند، به هر حال دیدند وجوه قوم هستند، بزرگان هستند عناوین دارند در قریش و غیر قریش و عنوان سابقه اسلامی دارند، نمی توانند با این ها درگیر بشوند، به هر حال این یک مقدار دقت بکنید من کرارا عرض کردم ندیدم یک کار رسمی علمی روی آن شده

باشد، این نه به صورت بحث های این طور که مثلا بلانسبت فحاشی و این جور چیز ها، یک بحث علمی بشود چون این البته جور های مختلف هم نقل شده اما این معروفتر این است که وقتی عبدالرحمن، این را در همین مجلس درس هم بحث کردم، عبدالرحمن ابن عوف به امیرالمومنین می گوید ابایعک علی کتاب الله و سنة نبیه و ما سار علیه الشیخان، این یک بررسی بشود چطور در طی سیزده سال ما سار علیه الشیخان خودش یک عنوان داشته، چه کار هایی این ها کردند که امیرالمومنین می گوید نه من قبول نمی کنم. مطلبی است دیگه، عثمان گفت قبول می کنم عمل هم نکرد، حالا آن بحث دیگه، این را تحقیق علمی، دقت بکنید، فحاشی محاشی توش نباشد، یک تحقیق علمی بشود، چه نکته هایی را در این سیزده سال، دو سال و خرده ای اولی بود، حدود ده سال و خرده ای دومی مجموعا سیزده سال، در این سیزده سال خب این واقعا سوال انگیز است، خیلی سوال انگیز است، ممکن مثلا همین زمین خراجی هم یکی از مشکلات بوده، اصلا خود این مشکل بوده، یکی از مشکلات که قطعا تبعیضی بوده که عمر قائل بوده، این که قطعی است، جزمی است، من از کتاب خراج ابویوسف خواندم، خود ابوبکر هم، البته ابوبکر هنوز تقسیم نکرده بود، خود ابوبکر هم مخالف بود، ابوبکر اعتقاد داشت این اموالی که می آید مثل خراج و مالیات وارد خزانه می شود به مسلمان ها به نحو واحد بدهیم، علی ای نب ابی طالب هم قطعا نظرش همین است، قطعا نظر حضرت همین است و عمر قطعا اولین کسی است که تبعیض قائل شد، البته یک لیست خیلی بلندبالایی است که یک مقدارش هم در همین بحث ها خواندیم، از دوازده هزار درهم که زن های پیغمبر، عائشه و حفصه، از دوازده هزار درهم شروع می شود تا حدود دویست درهم، بچه ای که سقط می شود، خیلی عجیب است، همین طور به ترتیب دارد، سه هزار و چهار هزار تا چهارصد و هشتصد، بچه ای که سقط می شود و به دنیا نمی آید دویست درهم، به دنیا بیاید چهارصد درهم، آخرین نرخ که ما دیدیم این است از دوازده هزار درهم، این تقسیم بندی است، بدری باشد، بدری نباشد، در جنگ بدر شرکت کرده

نکرده

پرسش: سنت پیامبر بر چی بوده؟

.....
آیت الله مددی: همچنین اموالی وجود نداشته، ظاهراً آنی که در خیبر بوده، حالا آن تقسیم خیبر هم برای ما الان روشن نیست، پیغمبر به ۱۸۰۰ سهم علی ما یقال در خیبر، هر نفری با صد نفر، در یکی از آن ها اسم علی ابن ابی طالب هست که علی ابن ابی طالب یکی از این سرگروه هاست

پرسش: اقطاعاتی که پیامبر داشته

آیت الله مددی: اقطاعات اراضی است، چیزی گیر پیغمبر نیامده که

پرسش: نه می خواهم بگویم به نسبت مساوی تقسیم می کرده یا به بعضی بیشتر

آیت الله مددی: اقطاعات نه، به بعضی ها مثلاً ممکن است یک زمینی که پنجاه کیلومتر در بیست کیلومتر بوده به یک نفر دادند. این اقطاع است، زمین بیابان است

پرسش: چه فرق می کند؟

آیت الله مددی: خب غیر از زمین مسکونی است دیگه

آن جا فرمود من احیا ارضا مواتا فهی له، من سبق الی شیء لیس لاحد فهو له، هر کسی برود آباد بکند، یک کسی رفت ده هکتار گرفت گرفت.

پرسش: نه از انفال

آیت الله مددی: آن ها تعبیر انفال را به این معنا قبول ندارند، آن ها انفال را غنائم می دانند. خوب دقت بکنید، آن ها انفال را غنائم می دانند نه این معنایی که ما می خوانیم.

علی ای حال کیف ما کان این مطلب را اگر روش کار بشود کار خوبی است، عده ای از موارد اختلاف را ما می دانیم، عده ای از این موارد اختلاف را هم نمی دانم، من این را توضیح دادم که این چی بوده که امیرالمومنین در فکر بودند که زمین عراق را تبدیل به

ملک خصوصی، بدهند به بخش خصوصی، واگذار به بخش خصوصی بکنند، این قسمت یعنی بخش خصوصی و چطور شد نشد این هم هنوز برای ما روشن نیست، ابهامی در قصه وجود دارد.

آن چه که هست آن وقت احکام دیگری که ارض خراج دارد که من الان نمی خواهم همه احکامش را بگویم چون بحث ما درباره زمین نیست، خرید و فروش ارض خراجی که ایشان مفصل دارد، ایشان خود کتاب الاموال ابو عبید بحث دارد که من وارد نمی شوم. بحث دیگری که در روایات ما بود و خواندیم و بحث مایه داری بود چون زمین خراج در ابتدا زمین عراق دست همین مسیحی ها بود یا مجوس بود. بعد مسلمان ها گرفتند. مسلمان ها هم برای زراعت باید زکات می دادند. این سوال مطرح شد که دو تا مالیات از مسلمان بگیریم یا یکی؟ چون خود زمین یک مالیات داشت که اسمش خراج بود، مسلمان هم که باید زکات می داد که ده درصد و پنج درصد، این که باید زکات می داد، این بحث هم مفصل مطرح شده، من سابقا هم در روایات خواندیم در روایت خود شیعه، یکیش این بود که اگر ذمی گرفت زمین عشری که مسلمان زکات می دهد، ذمی خرید آن جا روایت دارد که هم باید پول خودش را بدهد هم پول مسلمان را بدهد، هر دو را باید بدهد و اقوال هم آن جا نقل کردیم و از حضرت رضا سلام الله علیه نقل شده که کسانی که زمین خراج را می گیرند اضافه بر خراج که می دهند اگر مال زکوی بود زکات هم باید بدهند، این بحث را سنی ها هم دارند، ایشان مفصل دارد، دو تا رای اساسی در این جا وجود دارد، یک رای این است که دیگه نه معنا ندارد دو تا مالیات جمع بکنند، اگر خراج داد مال زمین دیگه عشر ندارد یعنی زکات ندارد، یا خراج را می گفتند بدهد، دیگه زکات ندارد یا زکات بدهد دیگه زمین خراجی نیست چون زمین خراجی مال غیر مسلمان بوده این مسلمان را دیگه خراج برایش نیست یا هر دو را بدهد یعنی اقوال روشن شد؟ یا زکات تنها را مسلمان بدهد، یا خراج تنها، هیچ کدام را نه حالا مگر این که ما بخواهیم قائل بشویم، الان که هیچ کدام را نمی دهند، هیچ کدام الان زمان ما نیست، این هم حکم دیگر پس حکم خرید و فروشش هست، حکم اجتماع زکات و خراج هست و عده ای از احکام که این جا هست و در روایات ما یا در اقوال فقهای ما وارد شده.

بحث دیگری که من الان مطرح می کنم که بعد ان شا الله به روایات می رسیم اصولا این مجموعه احکام همه اش جز فقه استنباطی است؟ یا تمام این ها جز فقه ولایی است؟ یا تفصیل قائل بشویم؟ مثلا بگوییم آن جا که دارد که مثلا خراجی که قرار دادند این قدر بود، زمین گندم این قدر، زمین جو این قدر، خرما این قدر، دیروز خواندیم، نرخ هایش هم خواندیم، بگوییم این ولایی است، این عوض می شود، هر زمان بشود عوض می شود اما این که این زمین باید خراج بدهد این استنباطی است این عوض نمی شود، این که مثلا باید هم زکات بدهد هم خراج بدهد این استنباطی است، این عوض نمی شود یا بگوییم نه تمام این ها استنباطی است یا بگوییم تمام این ها ولایی است، احتمالاتی که هست تمام این احکام را ولایی، حتی این که این زمین زمین خراجی است، ان شا الله شاید در خلال بحث های آینده اشاره بکنم انصاف قضیه بعضی هایش استنباطی است مثل جمع بین زکات و بین خراج، ظاهرش چون روایت حضرت رضاست، و علی المتقبلین سوا حصصهم العشر، ظاهرش استنباطی است یعنی این طور نیست که حاکم بیايد بگوید من زکات نمی گیرم، یکی بیايد بگوید من خراج نمی گیرم، اگر زمین ثابت شد خراجی است و ثابت شد که بر مال زکات هم هست قاعده اش این است که هر دو گرفته بشود، قاعده اش این است چون خراج به لحاظ زمین است، زکات به لحاظ محصول است، دو تا عنوان هستند، طبق قاعده اقتضایش این است که هر دو گرفته بشود، مضافا به آن صحیحه بزنطی که حضرت رضا آمده و آن صحیحه ابی عبیده از امام باقر، ایما ذمی ارضی از من مسلم ضوعف علیه العشر و اخذ منه الخمس، دو تا عشر باید بدهد. معلوم می شود که اگر دو عنوان جمع شد هر دو عنوان تاثیرگذار است، به ذهن ما الان می آید که بعضی از احکامش استنباطی باشد، قابل تغییر نباشد اما بعضی از احکامش ولایی است، آن چه که الان بیشتر محط نظر ما در ولایی بودن است اصل این که این زمین خراجی بشود، اصل این ولایی است تا استنباطی؟ تا این جا هم به نظر من دیگه مطالب روشن شد که در این مطلب از قرآن و سنت رسول الله مطلبی نبوده یک تشخیصی بوده که به قول خودشان صحابه دادند و معلوم می شود که صحابه هم عده ایشان مثل بلال مخالف بودند و به شدت هم مخالف بودند، این طور که گفتند و حتی عمر نفرینشان کرد همه شان مردند، همه مخالفین عمر مردند، طبق تعریفی که دیروز خواندیم، علی ای حال معلوم می شود که این قصه هم که با رضا و طیب نفس مجاهدین بوده این هم نبوده، یک حکمی بوده

.....
خليفة کرده و این ها به عنوان این که این حکم خلفا است و خلفا راشدين اند پس این حکم ثابت است، این را ما ان شا الله در بعد
روایات خودمان بررسی می کنیم.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين